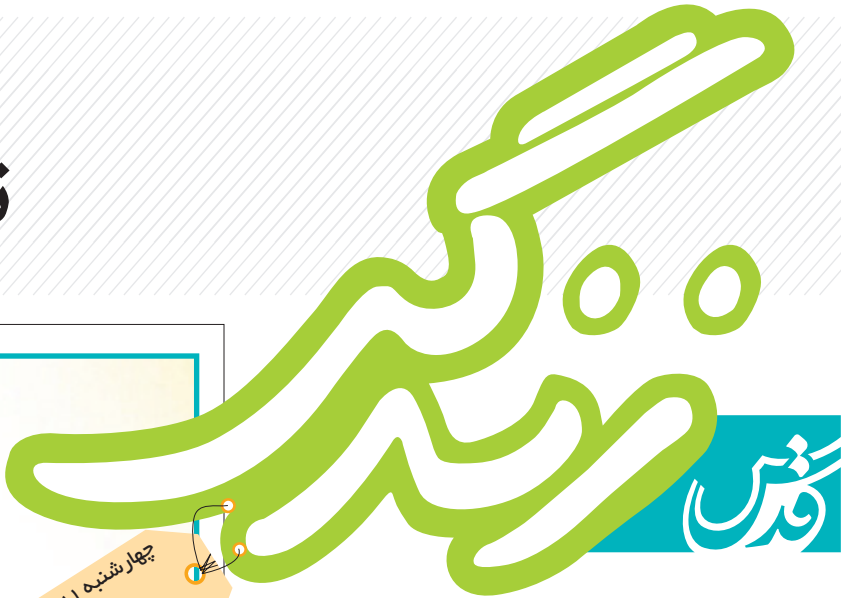




گهر

روزمره نگاری

به این برکت، به این شیرینی...

رقیه توسلی:عطر یکبک همسایه ریخته توی خانه. بو می کشم و به این فکر می کنم چرا سسروقت فر و پخت شیرینی نمی روم این روزها، که توی راه پله کسی چندبار از جان سپرکش مایه می گذارد و قسم می خورد و ول کن ماجرا هم نیست، آن قدر که وقتی صدایش دور می شود، کل فامیل می آیند جلوی چشمم.

یاد دایي بزرگه می افتم که سوگندهایش همیشه خدا، رنگ دارد. مثلاً می گوید سوگند به روشنی روز، به سیاهی شب... یاد عمه سوسن که اصولاً انگشت اشارهاش را این جور موقعیت ها می گیرد سمت آسمان و می گوید به یگانگی اش قسم... خواهری هم از آن بابت که اعتقادش این است که یا آدمها می شناسندم خرج می کند و می خنداندنم... آقاچان هم تا جایی که به خاطر دارم قسم خور نبود مگر سه چهار دفعه ای که گوشه ای از قند و نان را برداشت و گفت به این شیرینی یا به این برکت... اما قسم خور حرفه ای در خاندانم کم نداریم که نمی شود پادشاه افتاد و خندان از خود نرسید که چرا! چرا این قدر پای روح و جان دیگران را می کشید وسط؟

مرد قسم خور، نیم ساعتی می شود از پشت در خانه رفته اما انگار «کسری» مانده توی پاکرد. کسری جانش... کسری معصومی که خبر ندارد نامش چطور حال صبحم را زشت و زیبا کرده. مثلاً نقل بیدمشکم دیگر شیرین نیست! «قلبی به این سبیدی» ماریاس دیگر نمی چسبد به جاتم! اما خُب بد بد هم نشد و از طرفی یکسر رفتم تا تعلیم و تربیت «عزیز» و یاد روزهای دور کودکی زنده شد... یاد درک و درایت مادر جان... که قبل از هر آموزشی اول کیک پزان راه می انداخت و شکم و زبانم را شیرین می کرد حسایی و بعد می رفت سراغ آموزگاری، سراغ درس. می گفت اگر دلتان خواست قسم بخورید، بخورید جانکهایم، اما از خدا و قرآن و جان هم و اهل بیت، نه... بگویند به قلب سفید ملائکه قسم!

ته سال نوشت: توی راه پله، پدري ناخوب رفتار می کنند... نمی توانم از غذایی که پخته ام خیرات کنم... دوری نیش می زند، درست عین مار و بی اندازه دلنتگ دایی و عمه و خاله و برادر و پدر و خواهرزاده و رفیق ام.

بارالها! می دانم نمی شود دوباره «عزیز» را ببینم که دستکش های فرش را اویزان می کند و چای می ریزد و راه و چاه می کند برایمان، اما تو را به قلب سفید ملائکه قسم، بیا و از کابوس کرونا، جهان را بیدار کن.

روایت مجازی

بازار خبرهای خوب، کساد نیست

فؤاد آگاه / به این فکر کنید که قرار نیست همیشه، هر وقت و هر جایی که گوشی تان را باز می کنید یا روزنامه ی را ورق می زنید، چشمتان بیفتد به اخبار و ماجراهای داغ اما تلخ و هولناک کرونایی. باور کنیم در این واقعاتی که فکر می کنیم واقعاتی خبر خوب است و نرم ترین خبر، خبر دستگیری مجتکران اقام بهداشتی است، اخباری هم پیدا می شوند که چشم شما را روشن کنند و دلتان را گرم. چند پرده زیر را می خوانیم تا باور کنیم همه پرده های نمایش زندگی، پرده های تلخ و غمبار نیستند:

پرده اول: بازار کساد / رونق جوانمردی / فیلمی که خبرگزاری در فضای مجازی گذاشته، مربوط به مالک و مستاجر است اما مثل فیلمی که چند روز پیش دست به دست می شد، دیدنش حالتان را بد نمی کند. مالک نه تنها اسباب اثاثیه مستاجر را توی پیاده رو ریخته بلکه اجاره ۲۰۰ مغازهای را مالکشان بوده، به خاطر شرایط ناجور اقتصاد کروناده، به مستاجرانش پخشیده است. «علی جیلی» اهل دیلم اگرچه نمی تواند و تخصص ندارد که در بیمارستان ها به جنگ کرونا برود اما به سهم خودش، کمر همت را بسته و سعی می کند «کرونا» را شکست می دهیم» را رنگ و واقعیت ببخشد. یعنی همان کاری را می کند که «حاج محمود بیات» کاسب ۶۸ ساله اهل همدان کرده و پیش از این اجاره هفت مغازه اش را بخشیده چون به قول خودش اجاره گرفتن از کاسبیانی که بازارشان کساد است، در این شرایط بی انصافی است و پول بی انصافی از گلولی آدم پایین نمی رود.

پرده دوم: من هستم / «زین العابدین فتحي» ۲۸ بهمن، یعنی کمتر از یک ماه پیش بازنشسته شد. بازنشسته شد و رفت که خستگی همه این ۳۰ سال را در کند. آقای پرستار با لپچه شیرین آذری به خبرنگار گفته است: «از شما چه پنهان هستم شده بودم و لحظه شماری می کردم برای رسیدن این روز. نامه درخواست بازنشستگی را نوشتم و به بیمارستان آمدم... با دیدن اوضاع شوکه شدم... کرونا به بیمارستان رسیده بود و شرایط بخش عادی نبود. نگاه بچه ها نگران بود. بدون آنکه فکر کنم چقدر منظر رسیدن این روز بودم نامه درخواست بازنشستگی ام را پاره کردم و به مسئول بخش گفتم از همین لحظه روی من حساب کنید. گفت تو که تعهدی نداری. گفت من هستم. از روز ۲ اسفند تا این لحظه که با شما صحبت می کنم هم خانه نرفتم».

پرده سوم: مهلت می دهیم / این پرده خودش دو یا سه پرده است و شاید شما هم توی شهر و دیارتان مشابهش را دیده باشید. «محمد رضا حیدری» هم ورزشکار است و هم عمده فروش و البته اخلاق ورزشکاری هم دارد. چون به محض شیوع کرونا و جدی شدن ماجرا در قزوین، به همه خریدارانی که از او خرید کرده و چک داده اند، پیام داده: نگران تاریخ چک هایتان نباشید... من به شما مهلت می دهم! خبر خوب آخر هم تشکیل گروه های جهادی کوچک برای تولید ماسک است که از مرحله کلید خوردن گذشته چون «کارگروه بهداشت و درمان مجمع جهادگران بسیج سازندگی تهران بزرگ و فراگاه جهادی عمار» چند روزی است دست به کار شده و با تمام توان پویش ملی و توفان همدلی راه انداخته اند و دارند ماسک تولید می کنند.



معاون ریاست جمهوری، معاون ایران

آگهی فراخوان

مزایده عمومی

شماره ۸۱/۷-۹۸/۱۱۵

نوبت دوم



سروتنش
پیام رسان

چرا صدا و سیما قید توسعه پیام رسان سروش را زد

مدل عهد بوق!

می دانند که در حمایت از پیام رسان های داخلی به طور عمدی و غیرعمدی کوتاهی کرده اند. یکی از کاربران نوشته است: «زانی که زیرساخت فراهم نمی شه، وزارت ارتباطات همکاری نمی کنه، استعداد جوان های کشورمون به تسخر گرفته می شه، در نتیجه پیام رسان سروش که با این همه ذوق و هزینه رانندازی شده، در عرض یکسال روی دست صداسیما باد می کنه».

واکنش مدیرعامل سروش

پس از اینکه موج انتقادات از واگذاری سروش در فضای مجازی بالا گرفت، بالاخره مرتضی رحیمی، مدیرعامل این پیام رسان، با انتشار پستی در فضای مجازی به این مسئله واکنش نشان داد و نوشت: «ما درگیر توسعه سرویس و بهبود سطح ارائه خدمات بودیم؛ به طوری که از مرز ۶ میلیارد پیام گذاشتیم و طبق گزارش سامانه های مانیتورینگ (غیر از قطعی های شبکه و قطعی برق ... که خارج از کنترل ما بود) توانستیم بیش از ۹۹.۷ درصد ساعات شبانه روز به کاربران خدمات ارائه دهیم.

در این مدت یکی از بزرگ ترین پروژه های جابه جایی تجهیزات یک سامانه سراسری با محدودیت های شدید سخت افزاری، با دقت تمام و با کمترین اختلال در ارائه سرویس، انجام شد. از دیروز و با انتشار مزایده فروش مالکیت سروش از سوی صداسیما، اخبار متعددی دست به دست میشه که لازم دیدم توضیحاتی در این زمینه ارائه کنم. هر کسب و کاری در مراحل مختلف سرمایه گذاری، اقدام به فروش و جذب سرمایه گذار جدید می کنه، ما مرحله قبلی رو بیش از یک ساله که با سهامدار خصوصی خودمون پیش بردیم و در این گام خوشحالیم که صداسیما بالاخره تصمیم معقولی گرفت تا چابکی، تصمیمات سریع و سرمایه گذاری به موقع به مجموعه سهامداران برگرد. امیدواریم با تعیین تکلیف این ماجرا، با سرعت بیشتری به توسعه خدماتمون، به عنوان بزرگترین و قدیمی ترین پیام رسان ایرانی بپردازیم. قطعاً قوی تر از گذشته تلاش خواهیم کرد که در مسیر خدمت به شما بهترین باشیم».

چرا مردم از پیام رسان داخلی استفاده نمی کنند؟

طبق آخرین آماري که مربوط به دوران پیش از فیلترینگ تلگرام است و توسط مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران وابسته به جهاد دانشگاهی تهیه شده، ۵۹ درصد مردم ایران از شبکه اجتماعی تلگرام استفاده می کنند و در صورتی که تلگرام فیلتر شود، تنها ۲۸ درصد کسانی که از آن استفاده می کنند، حاضر به جایگزینی این شبکه اجتماعی مجازی با پیام رسان های داخلی هستند. ۴۷ درصد هم از پیام رسان های داخلی استفاده نخواهند کرد و ۱۵ درصد نیز گفته اند نمی دانیم در این صورت از پیام رسان داخلی استفاده خواهیم کرد یا خیر. این یعنی حتی پیش از آنکه حواشی مربوط به پیام رسان های داخلی ایجاد شود یا کمپین تحریم آن ها راه بیفتد، کاربران فضای مجازی هیچ چاره اقبالی برای کوچ کردن به پیام رسان های داخلی نداشته اند. کاربران فضای مجازی اگرچه در توضیح این موضوع، دلایلی مثل ضعف های

پیام رسان های داخلی یا گاف های امنیتی آن ها را مطرح کرده اند اما کارشناس ها می گویند اشکال کار در جای دیگری است و ایراد کار پیام رسان های داخلی که منجر به زمین خوردن آن ها می شود، برمی گردد به مدل توسعه این پیام رسان ها.

سرمایه گذاری اصولی

مدلی که درحال حاضر برای توسعه و حمایت از رشد این پیام رسان ها در نظر گرفته شده با مدل رشد این پلتفرم ها در دنیا قابل مقایسه نیست. کارشناس می گویند مسئولان حامی پیام رسان های ایرانی فقط بی برنامه به این پیام رسان ها پول تزریق کرده اند. این مدل توسعه در موضوع های دیگری مثل ساخت جستجوگر بومی و حتی تلفن همراه ایرانی هم تکرار شده و هیچوقت به نتیجه مطلوبی نرسیده است. کارشناس ها معتقدند توسعه پیام رسان های ایرانی و در کل بومی سازی فناوری های نوین، نیازمند یک برنامه ریزی مالی دقیق و سرمایه گذاری اصولی است. بدترین نوع توسعه هم همان تزریق بی پشتوانه پول است که در همه جای دنیا منسوخ شده اما مسئولان ما همچنان از این روش برای حمایت از کسب و کارهای نوای داخلی استفاده می کنند.

کسانی که چند پیرهن بیشتر از ما در دنیای تکنولوژی راه کرده اند، معتقدند سرمایه گذاری اصولی و ایجاد فضای مناسب برای توسعه استارت آپ ها به طور خودکار می تواند به ایجاد پیام رسان های ایرانی موفق منجر شود اما در حال حاضر نهادهای مختلف پشت نهاد های قدرتمند و تزریق مالی و محدودیت های پلتفرم ها قرار است همانند مدل تزرفی و با سرمایه هفتگت نهادهای نیمه دولتی شکل گیرند.

آش همان کاسه همان!

بر اساس گفته های کارشناس سایت «آی تی ایران» بهترین مثال در کشورمان برای این موضوع، تجربه در عرصه تاکسی های آنلاین است که نشان می دهد رشد استارت آپ های این حوزه حتی به رغم حضور نهادهای قدرتمند و تزریق مالی و محدودیت های مختلف متوقف نشده و روز به روز گسترده تر می شود. همین مثال نشان می دهد که دولت برای ایجاد پیام رسان های رقیب تلگرام هم می تواند به جای تزریق میلیاردها تومان پول، با مدل تأمین مالی جسورانه که مناسب توسعه این کسب و کارهاست کاربران را تشویق به حضور در این عرصه کند. تجربه مشهورترین پیام رسان های خارجی هم نشان دهنده این است که این شرکت ها هم بر اساس مدل های تأمین مالی ایجاد رشد کرده اند. واتس آپ نمونه موفق یکی از چندین راند سرمایه گذاری به فیس بوک فروخته شد و وی چت مشهورترین پیام رسان چینی نیز از طریق سرمایه گذاری جسورانه شرکت Tencent پشتیبانی می شود.

این یعنی تا زمانی که مدل توسعه پیام رسان های ایرانی تغییر نکند و نهادهای مختلف دولتی همچنان اصرار داشته باشند که بانی ساخت یک پیام ران ملی شوند، آش همان است و کاسه همان و هیچ پیشرفتی در این حوزه رقم نمی خورد. پس زیاد بپراه نیست اگر پس از سروش، شاهد انتشار آگهی های مزایده سایر پیام رسان های ایرانی هم باشیم.

گفت و گو با رضیه غیبشی به انگیزه انتشار «به شرط عاشقی»

نمی خواستم کتاب خسته کننده بنویسم



۱۱۰

ورزش

مدیرانی که افتضاح به بار می آورند و محاکمه نمی شوند

پول بهداشت و درمان مردم در جیب خارجی های بی مصرف

استقلال فراتر از فوتبال است

میلیچ: فسخ قرارداد؟ دروغ است



پرسپولیس در سراسیمگی آشوب

انصاری فرد؛ استعفا یا فرار؟

مجاز آباد

هوای ما را هم داشته باش

وزیر ارتباطات که در بحران کرونا، با دادن ۱۰۰ گیگ اینترنت رایگان به کاربران تلاش کرد وزارتخانه اش سهمی در مقابله با کرونا داشته باشد، حالا در اینستاگرامش ضمن اینکه سفارش پزشکان و کادر درمانی بیمارستان ها را به مردم کرده تا از آن ها قدردانی کنند، حالی هم به مستأجران داده و به قول معروف پیش مالک ها ضامن شده: «هموطن عزیز، از مستأجرت این ماه اجاره نگیر. اگر لازم، من وزیر به عنوان یک شهروند بیایم و ضمانت بدهم که اجاره را پرداخت می کند». البته فکر کنم فردا کاربران در فضای مجازی به وزیر بگویند: سفارش ما را به اپراتورها هم بکنید که سرعت ۱۰۰ گیگ اینترنت رایگان را کمی بالاتر ببرند!

واجب کفایی

کفن و دفن آن هایی که به دلیل کرونا فوت می کنند هم برای خودش ماجرا دارد. با انتشار ویدئویی در فضای مجازی که در آن دو طلبه به صورت داوطلبانه، کفن و دفن یک میت کرونایی را به عهده گرفتند، کاربری در توئیترش نوشته است: «هیچ منتی نیست، نیاز به هیچ تشکر و تشویقی هم نیست؛ وظیفه شرعی مان است این ظرفیت قف و گزاره (واجب کفایی) است وقتی حتی فرزندان میت مبتلا به کرونا جرئت تجهیز جنازه پدر ثروتمندشان را ندارند، این دو طلبه به واجب خودشان عمل می کنند».

التماس می کنیم

کریس هیز، مجری سرشناس تلویزیون در صفحه توئیتر خود روایتی از وضعیت اسفناک زندان های آمریکا ارائه داده است: «امروز رقت زندان ایالتی بروکلین (در نیویورک). باورم نمی شود که هیچ ضدغفونی کننده دستی وجود نداشت و توالی ها که هیچ وقت صابون در آن ها پیدا نمی شود، همچنان بدون صابون بودند. جرئت کردم رقت پیش نگهبان زندان و شکایت کردم. گفت: مدت ها هست به اداره زندان ها برای ضدغفونی کننده دست التماس می کنیم و به ما نمی دهند. فکر کنید! یک زندان دارد که جمعیتی در آن است که متهم اند و هنوز محکوم نشده اند و هر روز از محیط بیرون برای آن ها ملاقاتی می آید. زندانی که ویروس کرونا می تواند در عرض چند روز در آن منفجر شود».

کسی تب ندارد

«دورهمی» همچنان و بدون ترس از کرونا دارد ضبط و پخش می شود. خبرنگار با اشاره به همین موضوع در مقاله ای نوشته است: «ادامه ضبط برنامه دورهمی با حضور تماشاگران، تناقض جدی در آموزش های پیشگیرانه صدا و سیما ایجاد می کند. از یک سو شهروندان را در آستانه سال نو از سفر و مهمانی رفتن بر حذر می کنیم و از طرفی دیگر مقابل چشمان آن ها ۴۰۰ نفر از نقاط مختلف پایتخت و دیگر شهرها را کپک هم می نشانیم و به مخاطب اعلام می کنیم خیالش راحت باشد، چرا که اینجا ضدغفونی شده و کسی هم تب ندارد...!»

زایوه دید

پیشنهادهای کتاب خوانی «احمد دهقان»

۱۰ رمان خواندنی برای روزهای کرونایی



ایبنا: احمد دهقان، نویسنده کشورمان یادداشتی برای روزهایی که مردم کشورمان درگیر بیماری کرونا هستند نوشته و در این یادداشت چند رمان را برای مطالعه پیشنهاد داده است.

آناکارینا، نوشته لئو تولستوی

چه ترفنی از تولستوی بزرگ می‌توان کرد جز اینکه گفت او پیامبر همه داستان‌نویسان است. همین یک جمله کافی است تا بیشتر او را بشناسیم: «همه می‌خواهند بشریت را تغییر دهند، اما هیچ‌کس به تغییر دادن خودش فکر نمی‌کند» پس از این رمان، دورمان دیگر او را هم باید خواند: «هرگ ایوان ایلیچ» و بالاخره «جنگ و صلح».

وداع با اسلحه، نوشته ار نست همینگوی

چه می‌شود گفت درباره نویسندهای که تمام عمرش را به ماجراجویی گذراند و هر کدام از آن‌ها را به رمایی فراموش‌ناشدنی تبدیل کرد.او در جوانی تصمیم به شرکت در جنگ جهانی اول گرفت، اما به دلیل ضعف پبنایی رد شد. ارتش را متقاعد کرد از او به عنوان راننده آمبولانس در جنگ استفاده کنند. در میدان جنگ بر اثر آتش خمپاره مجروح شد و ۲۰۰ ترکش خود را ماجراهای این حادثه و عشقش به پرستار بیمارستان محل بستری‌اش را به شکل رمان در کتاب بی‌نظیر وداع با اسلحه آورده است. اگر از این رمان هفتاد سال پیش «پیرمرد و دریا»، «زنگ‌ها برای که به صدا درمی‌آید» و مجموعه داستان‌های کوتاهش نیز خواندنی هستند.

شازده کوچولو، نوشته سنت اگزوری

چه کسی است که نام رمان کوچک شازده کوچولو را نشنیده باشد؟ اما با اطمینان می‌توان گفت خیلی‌ها آن را نخوانده‌اند، ولی گاهی با تکه‌هایی از کتاب در دنیای مجازی لذت برده‌اند. مثلاً:این «شازده کوچولو پرسید: غم‌انگیزتر از اینکه بیایی و کسی خوشحال نشود، چیست؟ رویاه گفت: بروی و کسی منجمد نشود!» این کتاب را باید خواند و گاهی وقت‌ها از این دنیای حقیقی لعنتی دور شد و روزی چند بار، بله روزی چند بار که دلت گرفت، رفت تا انتهای سیاره ب ۶۱۲ و غروب خورشید را تماشا کرد.

سفر به انتهای شب، نوشته لویی فردینان سلین

این رمان اولین رمان نویسنده‌اش است که خیلی زود معروف و جهانی شد. نویسنده‌ای با اثر عصبانی و رک که خداییامرز جلال‌ال‌احمد خود را مدیون او می‌دانست و خیلی‌ها رمان مدیرمدرسه‌اش را با الهام از شیوه سلین می‌دانند. قهرمان این رمان همانند سلین پزشک و فردی بداخلاق است که هم‌ااش غرغ می‌کند و علاقه دارد حرف‌هایش را در قالب جملات قصار بیان کند. اسم او (فردینان) مشابه اسم نویسنده است که سفرهای ماجراجویانه‌اش دستمایه این رمان شده است.

زوربای یونانی، نوشته نیکوس کارائاناکیس

این رمان ماجراهای یک جوان نویسنده و روشنفکر یونانی است که برای رانندازی مجدد یک معدن زغال‌سنگ راهی جزیره کرت می‌شود. او در راه با مرد ۶۵ ساله رموزی آشنا می‌شود و زوربا چنان تأثیر عمیقی بر نویسنده جوان می‌گذارد که در پایان به دردک تازه‌ای از زندگی و لذت‌های آن می‌رسد. برای اینکه بداندیز زوربا کیست، لحظه‌ای فیلم رقص دیوانه‌وار آنتونی کوئین را در نقش زوربا سرچ کنید و ببینید. «مسیح یازمصلوب» و «گزارش به خاک یونان» از کتاب‌های مشهور و خواندنی این نویسنده هستند.

برادران کارامازوف، نوشته فئودور داستایوفسکی

نمی‌شود رمان‌خوان باشی و داستایوفسکی را کشف نکرده باشی. بله، داستایوفسکی را باید کشف کرد، حال با هر کدام از رمان‌هایش که می‌خواهد باشد. اما من پیشنهادم برادران کارامازوف است. رمان برادران کارامازوف آخرین اثر این نویسنده بزرگ روس است. داستایوفسکی سه سال آخر عمر خود را صرف نوشتن آن کرد. به اعتقاد بسیاری این رمان بزرگ‌ترین رمان اوست. نویسنده در ابتدای رمان موضوع مهمی را بیان می‌کند و این موضوع مهم، مرگ اسرارآمیز و دلخراش زمین‌دار مشهور فئودور پاولویچ کارامازوف است. بگذریم، راستی «جنایت و مکافات» و «ایله» دو رمان مشهور دیگر از او هستند که باید به راستی کشفشان کرد.

ناطور دشت، نوشته جروم دزید سالیانجر

هر کس از نوجوانی به جوانی گذر کند و این رمان را نخواند، شک تکنید ضرر کرده است. هولدن پسر ۱۶ساله‌ای است که در مدرسه شبانه‌روزی تحصیل می‌کند و از دبیرستان اخراج شده و باید به خانه‌شان برگردد. تمام ماجراهای داستان در سه روزی است که او از مدرسه خارج می‌شود تا به خانه‌شان برگردد. او می‌خواهد تا سه روز بعد که نامه مدیر مدرسه راجع به اخراجش به دستش پدر و مادرش می‌رسد، به خانه بازنگردد. به همین خاطر از زمانی که از مدرسه خارج می‌شود، دو روز را سرگردان و بدون مکان مشخصی سپری می‌کند و این دو روز سفر و گشت‌وگذار، نمادی است از سفر هولدن از کودکی به دنیای جوانی و از دست دادن معصومیتش در جامعه پر هرج و مرج آمریکا.

خوشه‌های خشم، نوشته جان اشتاین‌بک

خوشه‌های خشم درباره زندگی مردم بیچاره‌ای است که جز امید هیچ چیز دیگری ندارند و در سخت‌ترین شرایط سعی می‌کنند دلشان را به چیزیهایی خوش کنند که حتی وجود خارجی هم ندارد، اما می‌دانند اگر امیدشان را از دست بدهند، نابود می‌شوند.

سوریز، نوشته ماریو بار گاسی یوسا

سوریز داستان زندگی تروخیو یکی از بدنام‌ترین و فاسدترین دیکتاتورهای آمریکای لاتین است. کسی که برای ۳۱ سال بر کشور دومینیکن حکومت کرد و هر نوع مخالفتی را سرکوب می‌کرد و از بین می‌برد. یوسا در این رمان روزگار مردمایی را به نمایش می‌گذارد که تا مغز استخوان گرفتار شده‌اند و از هیچ کاری برای اثبات وفاداری به تروخیو ایا ندارند؛ حتی اگر بخواهند می‌توانند مانند ساتور اگوستین کابرال، دختر ۱۴ ساله‌شان را دودستی به تروخیو پیشکش کنند.

نام من سرخ، نوشته اورهان پاموک

«نام من سرخ» که اوج شهرت را برای نویسنده‌اش اورهان پاموک به دنبال داشت، کتابی است با مضامین شرقی. پاموک در این رمان گریزی هم به ادبیات و اشعار فارسی می‌زند. نام من سرخ از عشق می‌گوید، در عین حال ماجراجی جانی و کاراگاهی را هم در خود گنجانده است.

گفت‌وگو با رضیه غیبشی به انگیزه انتشار «به‌شرط عاشقی»

نمی‌خواستم کتاب خسته کننده بنویسم



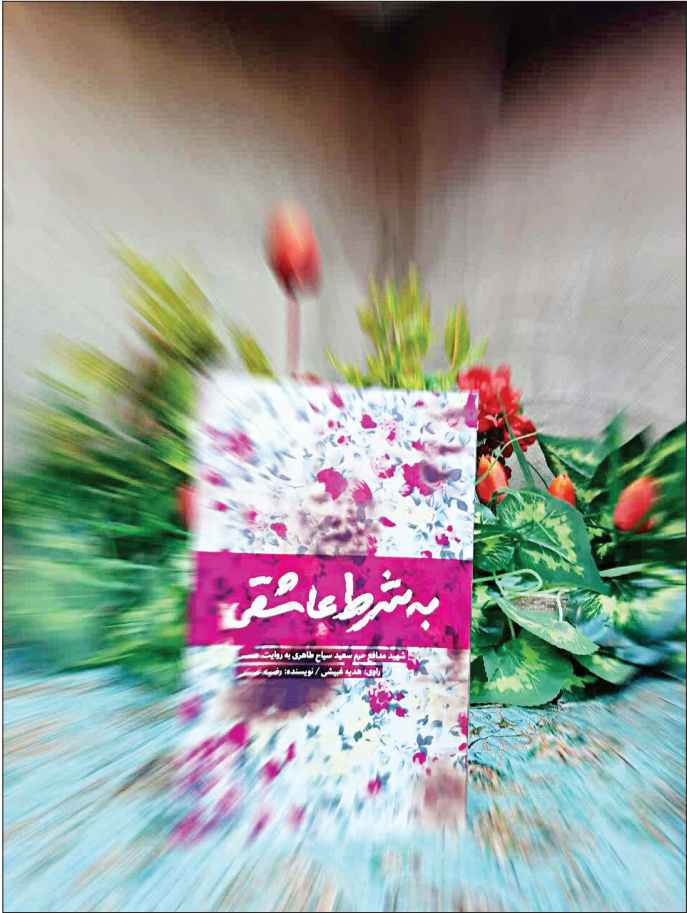
وقتی هیچ معرفی، تبلیغ و حمایتی از کتاب نیست، مردم چطور از وجود آن مطلع شوند؟ البته مسئولان گفته‌اند کتاب را به مسابقه می‌گذاریم، اما در حال حاضر فقط حرف بوده و عملی در کار نیست.

شهدید سیاح غیر از اینکه چهره ملی هستند، چهره منطقه‌ای هم هستند. چرا در آبادان از کتاب تقدیر و حمایت تششده است. در واقع آبادان اولین شهری است که به تجلیل شهدید سیاح برمی‌خیزد، چون بسیاری از فعالیت‌ها و خدمات این شهید مرتبط با آبادان و مردم آبادان است.

بله، همین‌طور است، اما متأسفانه تقدیر از کتاب ، خانواده و نویسنده که هیچ، برخورد بسیار زنده‌های هم داشتند که بابت آن متأسف و ناراحت هستم. ماجرا از این قرار است که روز ۱۸ نهمن مراسمی برای تقدیر از مادران شهدا برگزار شد که به بنده گفته بودند بنا داریم از کتاب شما هم در مراسم رونمایی کنیم. در این مراسم استاندار، فرماندار، امام جمعه و مسئولان شهر هم حضور داشتند. مراسم برگزار شد، بدون آنکه از کتاب رونمایی کنند و طبق گفته خودشان از من تقدیری بکنند. فقط از من خواستند چند دقیقه صحبت کنم؛ با همه بدقولی‌ها قبول کردم، اما هنوز شروع به صحبت نکرده بودم که مجری خطاب به میهمانان اشاره کرد، بروید سوار ماشین بشوید. یعنی درحالی که بنده داشتم صحبت می‌کردم، دیدم سالن خالی است. بعد هم یک نفر بدویود آمد و گفت:«خانم غیبشی، این هم تقدیرنامه شما!» این رفتار آن قدر برای من ناراحت‌کننده بود که هنوز باور نمی‌کنم. من از مسئولان فرهنگی آبادان درباره کتاب شهید سیاح هیچ حمایت و خبری ندیده‌ام و باید بگویم از رفتارشان بسیار متأسف هستم.

با توجه به اینکه ایشان با چهره‌ها و افراد زیاد و متنوعی ارتباط داشتند، آیا سعی داشتید از خاطرات همه آن‌ها استفاده کنید؟ از حاج سعید خاطرات خیلی زیادی وجود داشت، اما این افراد در کشور پراکنده بودند و جمع کردن خاطراتشان در یک کتاب سخت بود. به همین دلیل فقط توانستم خاطره کسانی که در آبادان بودند را استفاده کنم. ضمن اینکه نمی‌خواستم کتاب خسته‌کننده و قطوری بنویسم، چون جوان‌ها باید اثر را بخوانند و جوان‌های امروزی حوصله خواندن کتاب قطور را ندارند.

به همین دلیل کتاب را طوری نوشتم که دخترهای جوان و زوجین از نکات برجسته کتاب درباره زندگی متأهلی و خانوادگی استفاده کنند. همچنین جوانان از شخصیت حاج سعید الگو بگیرند و اگر کاری را شروع کردند آن را نیمه‌کاره رها نکنند.



داد. مثلاً جشنواره دانش‌آموزی که همیشه بین رزمنده‌ها برگزار می‌شد را به میان مردم آورد، چون معتقد بود باید این مراسم‌ها را میان مردم بیابورم و روحیه شادی‌افرینی را بین آن‌ها تزریق کنیم تا بچه‌ها و دانش‌آموزان که نسل جدید و آینده کشور هستند با مقوله دفاع‌مقدس آشنا شوند و بدانند دین و میهن‌پرستی وجوه شادمانی هم دارد. معنای میهن‌پرستی جنگ و خونریزی نیست. همین اعتقاد و کارها بود که موجب شد روحیه خیلی خوبی در مناطقی که زلزله آمد دمیده شود و مردم با امید و روحیه بهتری از پس مشکلات زلزله برآیند.

شهیدسیاح از ظرفیت هنرمندان در برنامه‌های مختلف فرهنگی استفاده می‌کرد. درباره این ویژگی‌شان توضیح دهید.

حاج آقای سیاح می‌دید مردم و جوانان این بازگرا را دوست دارند و از آن‌ها دعوت می‌کرد تا در برنامه‌ها حضور پیدا کنند. کاری که واقعاً تأثیرگذاری برنامه‌ها را بیشتر می‌کرد. مثلاً یکی از کارهای مهم شهید سیاح معرفی کتاب‌های خوب دفاع‌مقدس به جوانان و مردم بود، کتاب‌هایی که گمان‌بوند. ایشان به بهانه‌های مختلف کتاب‌های دفاع‌مقدس را معرفی می‌کرد و در جشنواره‌های دانش‌آموزی بین معلمان و دانش‌آموزان مسابقات کتاب‌خوانی اجرا می‌کرد، یا کتاب‌ها را به زندان‌ها

ادب و هنر / جواد شیخ‌الاسلامی ا نام شهید سعید سیاحتاهری، جانباز دفاع‌مقدس و شهید مدافع حرم، اگرچه از نوجوانی و جوانی تا میانسال‌ی با جانفشانی، جانبازی و شهادت در راه دفاع از اسلام و ایران انقلابی گره خورده، اما آنچه نام این شهید عزیز و والا مقام را پیش از شهادت بر سر زبان‌ها آورد، فعالیت‌های فرهنگی او در مدارس، مؤسسات و زندان‌های سراسر کشور به خصوص آبادان و خوزستان عزیز است. شهدیدی که از نوجوانی تا لحظه آخر زندگانی چه در سنگر مبارزه با عراق و متفقین و داعش، چه در سنگر مبارزه با فقر اقتصادی و فرهنگی در مدارس و زندان‌های کشور، به خصوص آبادان و خوزستان دست از تلاش و مجاهده برنداشت.

شرح این زندگی پرخاطره و مخاطره به تازگی از زبان همسر شهید در کتاب «به شرط عاشقی» به قلم خانم رضیه غیبشی و توسط نشر شهید کاظمی منتشر شده است. از خانم غیبشی پیش از این کتاب‌های مختلفی همچون «لاصلاح» و «کارکوب» به چاپ رسیده است. به همین بهانه با خانم غیبشی درباره نگارش این کتاب و ویژگی‌های شخصیتی شهید سیاح به گفت‌وگو نشستیم که می‌خوانید.

ظاهراً شما با خانواده شهید سیاح قرابت نزدیکی دارید. این شناخت چقدر روی کیفیت کتاب مؤثر بوده است؟

ایشان همسرخواهرم هستند و پیش از این وصلت هم از اقوام ما بودند. من و خواهرم در دوران جنگ همیشه کنار هم بودیم. یعنی وقتی همسرانمان به جبهه می‌رفتند، من و خواهرم در یک منزل زندگی می‌کردیم و این نوع زندگی موجب شد من شناخت کاملی از شخصیت شهید سیاح داشته باشم.

بنابراین من حق خودم می‌دانستم این کتاب را بنویسم، چون نسبت ما با شهید و خانواده‌اش نسبت رفاقت، دوستی و فامیلی بود. آنقدر نزدیک بودیم که دور یک سفره غذا می‌خوردیم. بنابراین دو سه ماه پس از اینکه ایشان شهید شدند از خواهرم خواستم خاطراتش را روایت کند یا بنویسد. البته بخشی از خاطرات مشترک من و خواهرم در کتاب «گنجینه رنج» ذکر شده است. پس از انجام گفت‌وگوها و ضبط خاطرات، تدوین کتاب را شروع کردم. در حین تدوین هم در مورد اتهامات با خواهرم صحبت می‌کردم. جدا از این خوشبختانه آقایمحمدحسین پسر بزرگ شهید و خانواده شهید درباره کم و کیف زیاد کتاب نظر می‌داد و خاطراتش را به طور مداوم از طریق فضای مجازی برای من ارسال می‌کرد. تقریباً دو سه سال طول کشید تا این کتاب کامل شد. کتاب تحول‌نشر شهیدکاظمی که بیشتر «لاصلاح» اثر قبلی من را منتشر کرده بود، داده شد. با همکاری این نشر توانستم کتاب را در چهارمین سالگرد شهید سیاح منتشر کنیم.

اگر بخواهید از ویژگی‌های مهم کتاب بگویید، به چه مواردی اشاره می‌کنید؟

شخصیت خود شهید قابل توجه است. ایشان شخصیتی دارند که من شبیه‌اش را کمتر دیده‌ام و

تازه‌های نشر.....

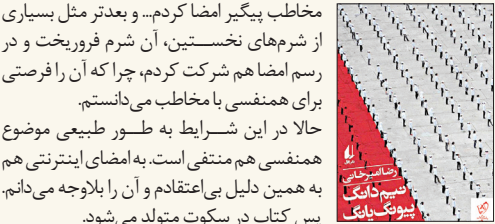
تازه‌ترین اثر رضا امیرخانی در بازار کتاب

افق: تازه‌ترین اثر رضا امیرخانی با عنوان «میم‌دانگ پیونگ‌بانگ» که سفرنامه دو سفر کوتاه به کره شمالی است، منتشر شده است. رضا امیرخانی در یادداشتی درباره ضرورت انتشار کتاب در این وضعیت توضیح داده است:
نیم‌دانگ، چرا آن؟

در روزگاری که مردم به مصیبتی سترگ گرفتارند، چرا باید کتاب منتشر کرد؟ تلاش خواهم کرد که موضوع را در نگاه خودم بار کنم.

پرووشن است که در این شرایط به توصیه پزشکان گرد نمی‌آیم، پس کتاب هیچ مراسمی نخواهد داشت. در بهترین حالت بسیار امیدوارم که از درگاه‌های مجازی کتاب را بتوانیم بدون نیاز به تردد در خانه به دست مخاطب برسانیم؛ اگر نه در نزدیک‌ترین کتاب‌فروشی...

سال‌ها پیش در شش‌ری مهم اولین کتاب را برای اولین

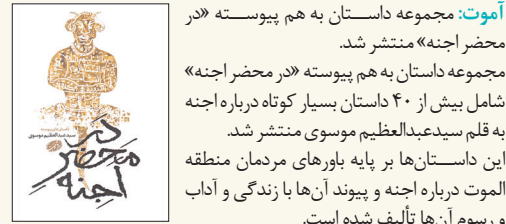


من به این نتیجه رسیدم که کتاب منتشر شود به رغم نصیحت ناصحان... در روزگار خوشی صنعت نشر، میهمان سفره کتاب‌فروشی‌ها و خلوت مردم بودیم، کتاب هم در ایام ناخوشی باید کنارشان باشیم... والا مبتکر مناسک نشر ۹۹ چه تفاوت دارد با مبتکر ماسک N ۱۹۵! اگر همین کتاب بتواند فقط برای دقایقی خوانندگی را از هراس بیماری دور نگه دارد، من و ناشر سود خود را برده‌ایم.

داستان‌هایی به هم پیوسته با حضور جن‌ها

آموت: مجموعه داستان به هم پیوسته «در محضر اجنه» منتشر شد. مجموعه داستان به هم پیوسته «در محضر اجنه» شامل بیش از ۴۰ داستان بسیار کوتاه درباره اجنه به قلم سیدعبدالعظیم موسوی منتشر شد. این داستان‌ها بر پایه باورهای مردمان منطقه الموت درباره اجنه و پیوند آن‌ها با زندگی و آداب و رسوم آن‌ها تألیف شده است.

نویسنده این اثر در فاصله زمانی سال‌های ۸۶ تا ۸۸ دست به تألیف این کتاب زده و به گفته خودش آن‌ها را متأثر از وقایع روز و با همراهی طنزی ملایم به مخاطبانش عرضه کرده است. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:
یاس حجت نیست؛ اما عمق مسئله را معلوم می‌کند. «استا موسا»



چون مدت ریاست دکتر تمام شده بود؛ کراسوس اجنه را به خط کرد تا دمشان را اندازه بگیرد؛ ببیند دم کی از همه بلندتر است؛ دور بعد رئیس جلسه شود. استا موسا: از آن موقع که پای ما به جلسه شما باز شد تا حالا ۱۰ دفعه ما را چرخانید؛ دیدید دم نداریم، نه اینکه ما کشته مرده ریاست باشیم، یا ما را برنگردانید تا چیز نداشته را اندازه بگیرید؛ یا اینکه چوبدستی ما را به جای دم قبول کنید و چوبدستی را اندازه بگیرید! کراسوس: برگرد استا! موسا! تبعیض و پارتی‌بازی نداریم. برای همه‌دم‌اندازه می‌گیریم، نمی‌شودمال شماراچوب‌اندازه بگیریم. عدالت پس چه می‌شود؟ نداری تقصیر خودت است. برگرد! نشر آموت این کتاب را در ۱۷۶ صفحه و با قیمت ۲۹هزار و ۶۰۰تومان منتشر کرده است.

نویسنده این اثر در فاصله زمانی سال‌های ۸۶ تا ۸۸ دست به تألیف این کتاب زده و به گفته خودش آن‌ها را متأثر از وقایع روز و با همراهی طنزی ملایم به مخاطبانش عرضه کرده است.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:
یاس حجت نیست؛ اما عمق مسئله را معلوم می‌کند. «استا موسا»

چون مدت ریاست دکتر تمام شده بود؛ کراسوس اجنه را به خط کرد تا دمشان را اندازه بگیرد؛ ببیند دم کی از همه بلندتر است؛ دور بعد رئیس جلسه شود.

استا موسا: از آن موقع که پای ما به جلسه شما باز شد تا حالا ۱۰ دفعه ما را چرخانید؛ دیدید دم نداریم، نه اینکه ما کشته مرده ریاست باشیم، یا ما را برنگردانید تا چیز نداشته را اندازه بگیرید؛ یا اینکه چوبدستی ما را به جای دم قبول کنید و چوبدستی را اندازه بگیرید! کراسوس: برگرد استا! موسا! تبعیض و پارتی‌بازی نداریم. برای همه‌دم‌اندازه می‌گیریم، نمی‌شودمال شماراچوب‌اندازه بگیریم. عدالت پس چه می‌شود؟ نداری تقصیر خودت است. برگرد! نشر آموت این کتاب را در ۱۷۶ صفحه و با قیمت ۲۹هزار و ۶۰۰تومان منتشر کرده است.

نویسنده این اثر در فاصله زمانی سال‌های ۸۶ تا ۸۸ دست به تألیف این کتاب زده و به گفته خودش آن‌ها را متأثر از وقایع روز و با همراهی طنزی ملایم به مخاطبانش عرضه کرده است. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:
یاس حجت نیست؛ اما عمق مسئله را معلوم می‌کند. «استا موسا»

چون مدت ریاست دکتر تمام شده بود؛ کراسوس اجنه را به خط کرد تا دمشان را اندازه بگیرد؛ ببیند دم کی از همه بلندتر است؛ دور بعد رئیس جلسه شود.

فرهنگی هیچ اهمیتی نمی‌دهند، اما بگذارید یک خواننده از تهران به ابادان بیاید، از در فردگاه استقبال می‌کنند، از پلکان هواپیما او را به هتل و این طرف و آن طرف می‌برند . کاری که حتی یک‌دهم و یک‌صدم آن برای یک نویسنده انجام نمی‌شود. این نکات را در پاسخ به پرسش شما می‌گویم که درباره بازخورد‌های کتاب پرسیدید. وقتی هیچ معرفی، تبلیغ و حمایتی از کتاب نیست، مردم چطور از وجود آن مطلع شوند؟ البته مسئولان گفته‌اند کتاب را به مسابقه می‌گذاریم، اما در حال حاضر فقط حرف بوده و عملی در کار نیست.

شهدید سیاح غیر از اینکه چهره ملی هستند، چهره منطقه‌ای هم هستند. چرا در آبادان از کتاب تقدیر و حمایت تششده است. در واقع آبادان اولین شهری است که به تجلیل شهدید سیاح برمی‌خیزد، چون بسیاری از فعالیت‌ها و خدمات این شهید مرتبط با آبادان و مردم آبادان است.

بله، همین‌طور است، اما متأسفانه تقدیر از کتاب ، خانواده و نویسنده که هیچ، برخورد بسیار زنده‌های هم داشتند که بابت آن متأسف و ناراحت هستم. ماجرا از این قرار است که روز ۱۸ نهمن مراسمی برای تقدیر از مادران شهدا برگزار شد که به بنده گفته بودند بنا داریم از کتاب شما هم در مراسم رونمایی کنیم. در این مراسم استاندار، فرماندار، امام جمعه و مسئولان شهر هم حضور داشتند. مراسم برگزار شد، بدون آنکه از کتاب رونمایی کنند و طبق گفته خودشان از من تقدیری بکنند. فقط از من خواستند چند دقیقه صحبت کنم؛ با همه بدقولی‌ها قبول کردم، اما هنوز شروع به صحبت نکرده بودم که مجری خطاب به میهمانان اشاره کرد، بروید سوار ماشین بشوید. یعنی درحالی که بنده داشتم صحبت می‌کردم، دیدم سالن خالی است. بعد هم یک نفر بدویود آمد و گفت:«خانم غیبشی، این هم تقدیرنامه شما!» این رفتار آن قدر برای من ناراحت‌کننده بود که هنوز باور نمی‌کنم. من از مسئولان فرهنگی آبادان درباره کتاب شهید سیاح هیچ حمایت و خبری ندیده‌ام و باید بگویم از رفتارشان بسیار متأسف هستم.

با توجه به اینکه ایشان با چهره‌ها و افراد زیاد و متنوعی ارتباط داشتند، آیا سعی داشتید از خاطرات همه آن‌ها استفاده کنید؟ از حاج سعید خاطرات خیلی زیادی وجود داشت، اما این افراد در کشور پراکنده بودند و جمع کردن خاطراتشان در یک کتاب سخت بود. به همین دلیل فقط توانستم خاطره کسانی که در آبادان بودند را استفاده کنم. ضمن اینکه نمی‌خواستم کتاب خسته‌کننده و قطوری بنویسم، چون جوان‌ها باید اثر را بخوانند و جوان‌های امروزی حوصله خواندن کتاب قطور را ندارند.

به همین دلیل کتاب را طوری نوشتم که دخترهای جوان و زوجین از نکات برجسته کتاب درباره زندگی متأهلی و خانوادگی استفاده کنند. همچنین جوانان از شخصیت حاج سعید الگو بگیرند و اگر کاری را شروع کردند آن را نیمه‌کاره رها نکنند.

آموت: مجموعه داستان به هم پیوسته «در محضر اجنه» منتشر شد. مجموعه داستان به هم پیوسته «در محضر اجنه» شامل بیش از ۴۰ داستان بسیار کوتاه درباره اجنه به قلم سیدعبدالعظیم موسوی منتشر شد. این داستان‌ها بر پایه باورهای مردمان منطقه الموت درباره اجنه و پیوند آن‌ها با زندگی و آداب و رسوم آن‌ها تألیف شده است.

نویسنده این اثر در فاصله زمانی سال‌های ۸۶ تا ۸۸ دست به تألیف این کتاب زده و به گفته خودش آن‌ها را متأثر از وقایع روز و با همراهی طنزی ملایم به مخاطبانش عرضه کرده است. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:
یاس حجت نیست؛ اما عمق مسئله را معلوم می‌کند. «استا موسا»

چون مدت ریاست دکتر تمام شده بود؛ کراسوس اجنه را به خط کرد تا دمشان را اندازه بگیرد؛ ببیند دم کی از همه بلندتر است؛ دور بعد رئیس جلسه شود.

استا موسا: از آن موقع که پای ما به جلسه شما باز شد تا حالا ۱۰ دفعه ما را چرخانید؛ دیدید دم نداریم، نه اینکه ما کشته مرده ریاست باشیم، یا ما را برنگردانید تا چیز نداشته را اندازه بگیرید؛ یا اینکه چوبدستی ما را به جای دم قبول کنید و چوبدستی را اندازه بگیرید! کراسوس: برگرد استا! موسا! تبعیض و پارتی‌بازی نداریم. برای همه‌دم‌اندازه می‌گیریم، نمی‌شودمال شماراچوب‌اندازه بگیریم. عدالت پس چه می‌شود؟ نداری تقصیر خودت است. برگرد! نشر آموت این کتاب را در ۱۷۶ صفحه و با قیمت ۲۹هزار و ۶۰۰تومان منتشر کرده است.

نویسنده این اثر در فاصله زمانی سال‌های ۸۶ تا ۸۸ دست به تألیف این کتاب زده و به گفته خودش آن‌ها را متأثر از وقایع روز و با همراهی طنزی ملایم به مخاطبانش عرضه کرده است.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:
یاس حجت نیست؛ اما عمق مسئله را معلوم می‌کند. «استا موسا»

چون مدت ریاست دکتر تمام شده بود؛ کراسوس اجنه را به خط کرد تا دمشان را اندازه بگیرد؛ ببیند دم کی از همه بلندتر است؛ دور بعد رئیس جلسه شود.

استا موسا: از آن موقع که پای ما به جلسه شما باز شد تا حالا ۱۰ دفعه ما را چرخانید؛ دیدید دم نداریم، نه اینکه ما کشته مرده ریاست باشیم، یا ما را برنگردانید تا چیز نداشته را اندازه بگیرید؛ یا اینکه چوبدستی ما را به جای دم قبول کنید و چوبدستی را اندازه بگیرید! کراسوس: برگرد استا! موسا! تبعیض و پارتی‌بازی نداریم. برای همه‌دم‌اندازه می‌گیریم، نمی‌شودمال شماراچوب‌اندازه بگیریم. عدالت پس چه می‌شود؟ نداری تقصیر خودت است. برگرد! نشر آموت این کتاب را در ۱۷۶ صفحه و با قیمت ۲۹هزار و ۶۰۰تومان منتشر کرده است.

نویسنده این اثر در فاصله زمانی سال‌های ۸۶ تا ۸۸ دست به تألیف این کتاب زده و به گفته خودش آن‌ها را متأثر از وقایع روز و با همراهی طنزی ملایم به مخاطبانش عرضه کرده است.

چون مدت ریاست دکتر تمام شده بود؛ کراسوس اجنه را به خط کرد تا دمشان را اندازه بگیرد؛ ببیند دم کی از همه بلندتر است؛ دور بعد رئیس جلسه شود.

استا موسا: از آن موقع که پای ما به جلسه شما باز شد تا حالا ۱۰ دفعه ما را چرخانید؛ دیدید دم نداریم، نه اینکه ما کشته مرده ریاست باشیم، یا ما را برنگردانید تا چیز نداشته را اندازه بگیرید؛ یا اینکه چوبدستی ما را به جای دم قبول کنید و چوبدستی را اندازه بگیرید! کراسوس: برگرد استا! موسا! تبعیض و پارتی‌بازی نداریم. برای همه‌دم‌اندازه می‌گیریم، نمی‌شودمال شماراچوب‌اندازه بگیریم. عدالت پس چه می‌شود؟ نداری تقصیر خودت است. برگرد! نشر آموت این کتاب را در ۱۷۶ صفحه و با قیمت ۲۹هزار و ۶۰۰تومان منتشر کرده است.

نویسنده این اثر در فاصله زمانی سال‌های ۸۶ تا ۸۸ دست به تألیف این کتاب زده و به گفته خودش آن‌ها را متأثر از وقایع روز و با همراهی طنزی ملایم به مخاطبانش عرضه کرده است.